

دو فصلنامه علمی کتاب قیّم
سال نهم (۱۳۹۸)، شماره بیست و یک

حدیث دوبارزادگی امام صادق (ع) از ابوبکر در سنجه نقد

محسن رفعت^۱

چکیده

وجود حدیث دوبارزادگی از خلیفه نخست و امید به شفاعت وی از قول امام صادق (ع)، از جمله احادیث بازناب یافته در متون روایی است که یکی از دستاوردهای آن را حسن رابطه امام صادق (ع) با رویکردهای اهل سنت و افتخار یا فضیلتی برای ایشان دانسته‌اند. در اهل سنت، دارقطنی با چهار طریق ضعیف و در شیعه، اربلی از قول فردی به نام جُنَّابَدی - یکی از علمای حنبلی - این روایت را نقل کرده‌اند که وجود راویانی شامی در اسناد، از اعتبار آن فروکاسته است. این مقاله با رویکردی تحلیلی - انتقادی می‌کوشد سند و تمام طرق آن را در منابع فریقین در سنجه نقد نهد و در تلاش است با کاوش در دیگر مصادر و یافتن بسامد و گونه‌های حدیثی و تاریخی، روایت دارقطنی را که نخستین ناقل این حدیث است، نقد و بررسی نماید. روایت مزبور، ضمن تعارض با اخبار تاریخی وارد شده در کتب اهل سنت و یا حتی کتب شیعی، از نظر ادله قرآنی، حدیثی، عقلی، رکاکت معنا و نیز تعارض با روایات و سنت، محل مناقشه است. این نوشتار میزان تطابق این حدیث با دیگر احادیث موجود از امام صادق (ع) را ارزیابی کرده و بدین باور است که اگر قرار به افتخار باشد به ولایت‌مداری است نه ارتباط نسبی؛ همچنین ناسازواری این حدیث با نحوه برخورد خلیفه نخست با امیرمؤمنان (ع) و حضرت زهرا (س) در اتفاقات پس از رحلت پیامبر (ص)، اعتماد به آن را فرو می‌کاهد.

واژگان کلیدی: امام صادق (ع)، ابوبکر، نسب، شفاعت، دوبارزادگی، نقد حدیث.

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه حضرت معصومه (س) / mohsenrafaat@gmail.com

۱- طرح مسأله

در منابع فریقین روایاتی وجود دارند که برخی از اهل سنت کوشیده‌اند تا حسن رابطه اهل بیت را با خلفای سه‌گانه به اثبات رسانند. دلیل این نوع تعامل، مجال مفصل‌تری می‌طلبد. با دقت در منابع شیعه و به‌ویژه اهل سنت می‌توان دریافت برخی از این روایات از زمان صدور خود به‌گونه‌ای دیگر انعکاس یافته و در برخی نیز از همان آغاز، وضع و دس صورت گرفته است. لذا آنچه به باور امروزین استحکام بخشیده، تلقی نادرست و گنجاندن ناصحیح مفهومی در متون دینی است که سبب شده مفهوم در مصداق واقعی خود خوش نشینند؛ زیرا گاهی اساس یک اعتقاد، بر اساس روایتی بنا می‌گردد که چه‌بسا پشتوانه عقلی-روایی نداشته و سبب ایجاد تنش در اعتقادات دیگر نیز خواهد شد. یکی از این روایات، سخنی است منسوب به امام صادق (ع) که فرمود: «مَا أَرْجُو مِنْ شَفَاعَةِ عَلِيٍّ شَيْئًا إِلَّا وَأَنَا أَرْجُو مِنْ شَفَاعَةِ أَبِي بَكْرٍ مِثْلَهُ، وَلَقَدْ وَلَدَنِي مَرَّتَيْنِ» با این توضیح که ایشان دومرتبه از خلیفه نخست متولد شده است و شبیه به امید شفاعتی که از علی (ع) دارد، از وی نیز انتظار دارد. سیاق‌سازی این حدیث در منابع حدیثی -بدین معنا که این حدیث توسط محدثان اهل سنت در میان روایاتی قرار گرفته است که همه دلالت بر رابطه دوستانه صادقین (ع) و دیگر افراد از خاندان ابی‌طالب (ع) با خلفای ثلاثه دارد- از این حکایت دارد که امام به این دوبارزادگی افتخار و آن را فضیلتی برای خود تلقی کرده است. ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که بدانیم باوجود آنکه برخی از شیعیان در کتب خود به آن استناد کرده‌اند، لکن حدیث مذکور تنها در کتاب‌های حدیثی اهل سنت ذکر شده است و اثری از آن، در آثار حدیثی مشهور شیعه نیست؛ علاوه بر آنکه متن حدیث، می‌تواند بازتاب‌دهنده معنایی متفاوت از آنچه برخی از اهل سنت ادعا کرده‌اند باشد. چنانکه گفته آمد، اهل سنت این روایت را در میانه روایاتی گذارده‌اند که همگی گویای فضیلت برای خلیفه نخست است و کوشیده‌اند بازتاب آن را در کیفیت رابطه امام صادق (ع) با اهل سنت و افراط شیعه در انعکاس این تعامل نشان دهند، تا جایی که برخی از اهل سنت تلاش کرده‌اند با این حدیث نشان دهند شیعه در ادعایش نسبت به ابوبکر در باطل است (ابن حجر هیثمی، ۱۴۰۸ [الف]، ص ۸۴؛ مظفرنجفی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۲۱). نوشتار حاضر، گونه‌های متعدد این تعامل را از منظر احادیث اهل سنت و امامیه و نیز اعتبار سندی و محتوایی روایت را با محوریت پرسش‌های ذیل به ترازوی سنجش سپرده و با روش تحلیلی-انتقادی به بحث نشانده است:

حدیث منسوب به امام صادق (ع) که در میان روایاتی از اهل سنت قرار گرفته که نشان از حسن رابطه ایشان با اهل سنت دارد تا چه حد قابل‌اعتماد است؟ مصدر اصلی این حدیث

چیست؟ آیا قابل استناد است؟ اسناد و طرق روایت تا چه حد قابل قبول است؟ آیا متن روایت از استحکام لازم برخوردار است؟

هرچند این پژوهش از پیشینه عمومی در تکنوگاری‌های خاص مانند «الصَّوَّارم المهرقة» در این باره به صورت ضمنی برخوردار است، اما مسأله اصلی هیچ‌یک از دانشوران، بررسی و واریسی دقیق از فهم حقیقی سند و متن حدیث نبوده است. در پژوهش‌های نشریافته، کتاب یا مقاله‌ای با محوریت پاسخ به مسائل مدنظر این پژوهش یافت نشده است. مقاله حاضر می‌کوشد پس از بررسی پیشینه و تاریخچه کاربرد این روایت، به کندوکاو در روایات اهل سنت و بررسی سندی و متنی آن پرداخته و با نگاهی انتقادی به دیگر روایات، آن را در سنجه بررسی قرار دهد.

۲- بررسی پیشینه و تاریخچه استناد به حدیث

۲-۱- پی‌جویی حدیث در منابع اهل سنت

این حدیث بیشتر در کتاب‌های قرن ششم به بعد از اهل سنت مورد استقبال واقع شده است؛ اما با مصدربایی و تتبع در مسانید، سنن، کتب تاریخی و روایی دریافته می‌شود که نخستین کسی که این روایت را در کتاب خویش نقل کرده، دارقطنی (د. ۳۸۵ق) از بزرگان اهل سنت در کتاب «فضائل الصحابة و مناقبهم و قول بعضهم فی بعض صلوات الله علیهم» است (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۵۷). ابن عساکر (۴۹۹-۵۷۱ق) صاحب «تاریخ مدینه دمشق» نیز آن را با سندی دیگر روایت کرده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۴، صص ۴۵۳-۴۵۴). وی جلد چهل و چهارم از «تاریخ مدینه دمشق» را به سیره عمر بن خطاب اختصاص داده است (همو، ۱۴۱۵، ج ۴۴، صص ۳-۴۸۳). ابن عساکر این روایت را مانند دارقطنی - که در میان روایاتی نقل کرده که مربوط به ولایتمداری صادقین (ع) نسبت به شیخین است - در بخش فضایل مربوط به خلیفه دوم جای داده است (همو، ج ۴۴، صص ۴۵۳-۴۵۴). مزّی نیز این حدیث را با طریقی طولانی و در بخش ترجمه و شرح حال امام صادق (ع) در «تهذیب الکمال» روایت کرده است. وی به خاطر تمجید از مقام امام صادق (ع) روایاتی را که امام در فضیلت شیخین بیان کرده با اسناد و طرق متعدد یادآور شده و از این رو در صدد تخطئه شیعه برآمده است (ر.ک. حافظ مزّی، ۱۴۱۶، ج ۵، صص ۷۵، ۸۱-۸۲).

۲-۲- پی‌جویی حدیث در منابع شیعی

هیچ منبع حدیثی معتبر شیعه، حدیث مورد بحث را نقل نکرده است. ضمن اینکه شماری از علمای شیعه که از قرن هشتم به بعد، آن را در کتاب خود ثبت کرده‌اند، با توجه به منابع اهل سنت آن را نقل کرده‌اند. خاستگاه این روایت در منابع شیعی را می‌توان در کشف الغمّة اربلی به تماشا نشست. اربلی این روایت را از حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابذی نقل کرده است. منقولات وی از کتاب «معالم العترة النبوية العلیة و معارف أئمة أهل البيت الفاطمية العلوية» که اینک در شمار کتب مفقود است، فراوان مشهود است (ر.ک. اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۱۳، ۹۳، ۱۹۷، ۳۶۴، ۳۷۳، ۴۵۰، ۴۵۳، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۴؛ ج ۲، صص ۳، ۱۲، ۱۳، ۳۹، ۵۳، ۶۱، ۹۰، ۱۲۰، ۱۶۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۷ و ...). جنابذی از علمای حنبلی اهل سنت محسوب می‌شود که به ابن اخضر شهرت دارد و منسوب به جنابذ یکی از نواحی نیشابور و متوفی ۶۱۱ هجری است (ذهبی، [الف]، ج ۲، ص ۳۱/ همو، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۷۵/ بغدادی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۷۹/ صفدی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۳۴۳). بدیهی است که بنای اربلی در نگارش زندگانی ائمه (ع)، مراجعه و تکیه بر منابع اهل سنت علاوه بر منابع شیعی بوده است (برای مطالعه بیشتر ر.ک. عبدالمحمّدی، ۱۳۸۲، صص ۱۵۹-۲۰۶). وی در مقدمه خود می‌نویسد: «در بیشتر نقل‌ها، به نقل کتاب‌های جمهور (=اهل تسنن) اعتماد نمودم ... و از کتاب‌های اصحابان (=شیعیان) آنچه جمهور متعرض آن نشده بودند را نقل کرده‌ام» (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵). از این رو اربلی شرح حال امام صادق (ع) را از وی چنین نقل می‌کند: «حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابذی که خدایش رحمتش کناد گفت: ابو عبدالله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، مادرش ام فروه که نامش «قُریبَة» دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است و نام مادر قُریبَة، اسماء، دختر عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق است و از این روی جعفر گفت: ابوبکر دو بار مرا به دنیا آورده است...» (همان، ج ۲، ص ۱۶۱).

۳- اعتبارسنجی حدیث

در ادامه مقاله به بررسی اعتبار روایت مذکور می‌پردازیم.

۳-۱- بسامد و گونه‌های روایی

این حدیث به دو گونه متنوع در منابع سنی گزارش شده است:

گونه نخست، روایت ابن عساکر است:

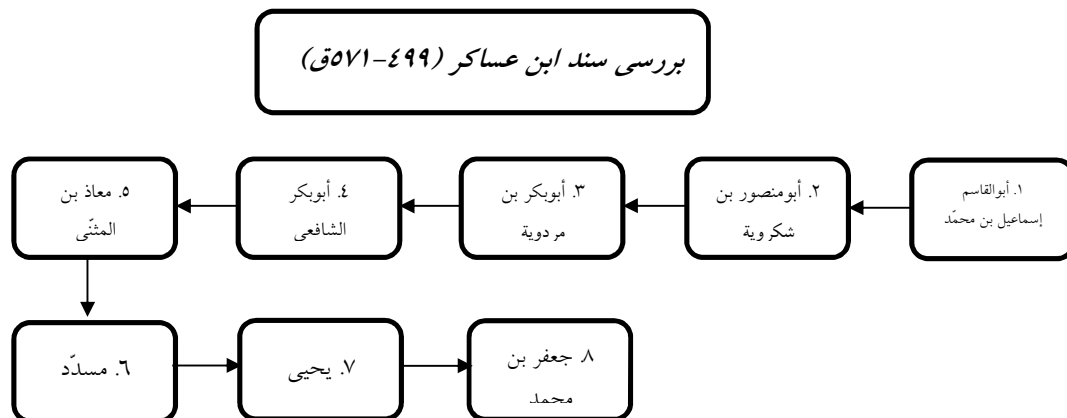
«... عن جعفر بن محمد قال: تالَّه لحدَّثني أبي أن عليا دخل على عمر و هو مسجى بثوبه، فأثنى عليه و قال: ما أحد من أهل الأرض ألقى الله بما في صحيفته أحبّ [إلى] من المسجى بثوبه. قال يحيى: ثم ذكر جعفر: أبابكر و أثنى عليه و قال: ولدني مرتين» (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۴، ص ۴۵۴).
گونه دوم، روایت مزّی که به شرح زیر است:

«... حفص بن غياث، قال: سمعت جعفر بن محمد يقول: ما أرجو من شفاعة على شيئا إلا وأنا أرجو من شفاعة أبي بكر مثله، ولقد ولدني مرتين» (ر.ک. حافظ مزّی، ۱۴۰۶، ج ۵، صص ۷۵، ۸۱-۸۲).

پراکندگی اسناد در منابع متعدد شیعی و سنی مربوط به گونه دوم و قسمت پایانی روایت است. چنانچه گذشت این روایت [یعنی گونه دوم] در «فضائل الصحابة» دارقطنی و سپس در «تاریخ ابن عساکر» قابل پیگیری است. سند مزّی - به غیر از وسائط مزّی تا دارقطنی - همان سند دارقطنی است، اما ما ابتدا به دلیل بسامد کمتر، به بررسی سندی ابن عساکر می پردازیم و سپس بررسی سندی مزّی و دارقطنی را به خاطر گستردگی بیشتر پی می گیریم. از آنجایی که تمامی منقولات ابن عساکر همراه با سند بیان شده است، نشان می دهد سند برای وی ارزش قابل توجهی دارد، پس بررسی سندی می توان در این باره راهگشا باشد.

۳-۲- نقد سندی روایت

چون اربلی متن حدیث را از جنابذی به صورت مستقیم و بدون سند نقل کرده است، لذا از ترسیم نمودار در مورد منابع شیعی خودداری کرده و به نقد اسناد موجود در منابع اهل سنت پرداخته می شود.

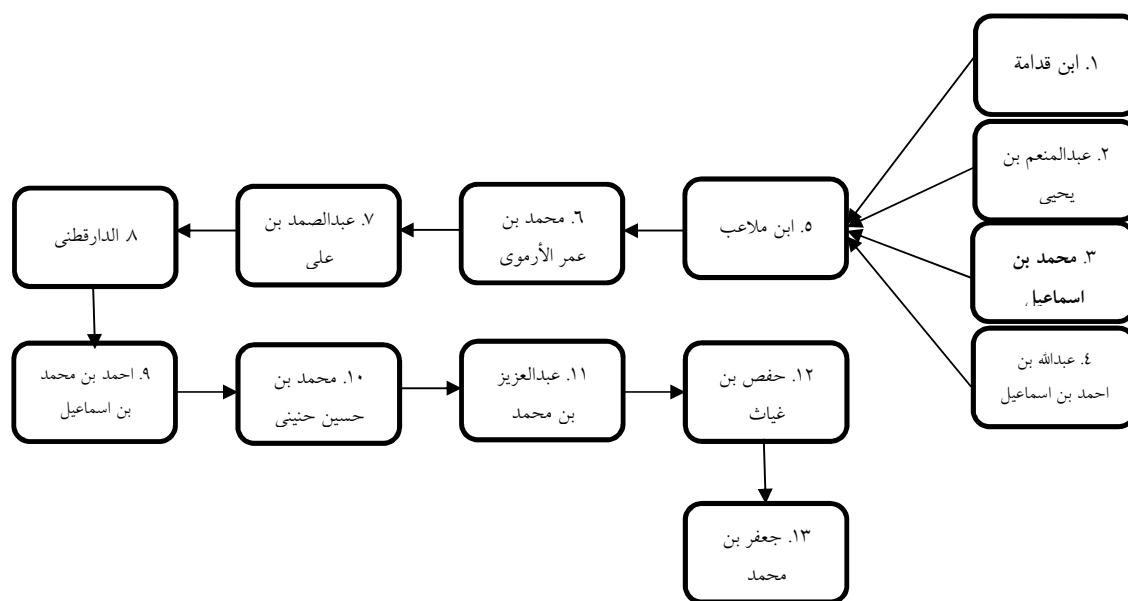


۱. تعابیر بلندی در مورد راوی «شماره یک» به کار برده شده، اما ذهبی در پایان ترجمه وی می‌نویسد: ابن عساکر هنگامی او را دید که اسماعیل پیر شده و حافظه‌اش دارای عیب بود؛ من در حالی او را دیدم که از جهت روایی ضعیف شده بود و حافظه‌اش به‌خوبی فعال نبود (ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۲۰، ص ۸۶).
 ۲. نام راوی شماره ۲ در کتب رجالی موجود نیست، جز اینکه ابن عساکر با واسطه از وی منقولات فراوانی دارد (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۳، صص ۱۸، ۲۷۲، ۳۶۴؛ ج ۴، صص ۱۲، ۳۶ و...).
 ۳. ابوبکر بن مردویه متوفی ۴۱۰ق: رجالیان وی را توثیق کرده‌اند (ذهبی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۵۰ / همو، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۱۷، ص ۳۰۸).
 ۴. ابوبکر شافعی متوفی ۳۵۴ق: علمای رجالی وی را از ثقات و بزرگان حدیث اهل سنت دانسته‌اند (همو، بی‌تا، ج ۳، ص ۸۸۰ / همو، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۱۶، ص ۳۹).
 ۵. معاذ بن مثنی متوفی ۲۸۸ق: علی‌رغم اینکه برخی وی را توثیق کرده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۳۷ / ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۱۳، ص ۵۲۷ / همو، ۱۴۱۰، ج ۲۱، ص ۳۰۸) اما دیگر رجالیان در مورد وی به نقل از احمد بن حنبل گفته‌اند: «هو رجل سوء ساقط العدالة»؛ وی مردی بد و از عدالت ساقط است (ابن مفلح، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۵ / ابن ابی یعلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۹۹).
 ۶. مراد از راوی ششم با شناخت طبقات، مسدد بن مسرهد از شاگردان روایی یحیی القطان است. رجالیان وی را متوفی ۲۲۸ق و از راویان ثقه دانسته‌اند (ذهبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۱ / همو، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۱۰، ص ۵۹۰ / ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۹۸).
 ۷. با طبقه‌شناسی این مطلب را می‌توان دریافت که منظور از یحیی (راوی شماره ۷)، یحیی بن سعید القطان (د. ۱۹۸ق) است که از بزرگان و ثقات اهل سنت به شمار می‌آید (ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۹، ص ۱۷۵ / ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ [ب]، ج ۲، ص ۳۰۳).
- ذهبی حدیث را در سیر اعلام النبلاء (ر.ک. ج ۶، ص ۲۵۹) این چنین نقل می‌کند «... لقد ولدنی مرتین»؛ درحالی‌که در موضوعی دیگر در همین کتاب و دیگر کتاب‌های خویش، عبارت «صدیق» را افزوده است^۱ که درخور تأمل است (همو، ۱۴۱۳ [ب]، ج ۱، ص ۲۹۵ / همو، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۶ / همو، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۶، ص ۲۵۵ / همو، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۸۸). دیگر نویسندگان نیز از او پیروی کرده‌اند (صفدی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۹۸ / مناوی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۵۵). برخی مانند ابونصر بخاری نیز به صورت ضمنی چنین عبارتی را آن‌هم نه از قول امام صادق (ع) نقل کرده‌اند. وی در توضیح

۱. «ولدنی الصدیق مرتین».

نسب امام صادق (ع) می‌نویسد: «أم الصادق علیه السلام أم فروة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر، وأمها أسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر، كان أبوبكر ولد الصادق عليه السلام مرتين من قبل أمهاته» (بخاری، ۱۴۱۳، ص ۳۴).

بررسی سند مزّی (۶۵۴-۷۴۲ق)



۱. أبو الفرج عبدالرحمان بن أبي عمر محمد بن أحمد بن محمد بن قدامة المقدسي: (د. ۶۸۲ق) و از بزرگان حدیث. این حدیث در دمشق بر مزّی عرضه شده است (ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۵۱، ص ۱۰۶/ صفدی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۱۴۳).
۲. أبو الذکاء عبدالمنعم بن يحيى بن إبراهيم الزهري: (د. ۶۸۷ق) و جلیل القدر و رفیع الذکر. این حدیث در مسجد الاقصی بر مزّی عرضه شده است (ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۵۱، صص ۳۰۹-۳۱۰/ صفدی، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۱۵۵).
۳. أبوبکر محمد بن إسماعيل بن عبدالله بن الأنماطي الأنصاري: تنها شخصیت رجالی که در مورد او سخن گفته ذهبی است که از قول مزّی گفته است وی از نظر شخصیتی خوب توصیف می‌شود و از فرزندان محدثان است. در موضعی دیگر، ذهبی گفته که وی در روایت سهل و

آسان‌گیر است. این حدیث در قاهره بر مزّی عرضه شده است (ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۵۱، صص ۱۹۵-۱۹۶). نکته قابل توجه اینکه وی از عبدالعزیز بن اخضر [جنابذی] که نقطه کلیدی نقل اربلی در کشف الغمة است اجازه نقل روایت داشته است (همان، ج ۵۱، ص ۱۹۵).

۴. ابوبکر عبدالله بن أحمد بن إسماعیل بن فارس التمیمی: شیخ جلیل و عالی الاسناد. این حدیث در اسکندریه عرضه شده است (همان، ج ۵۱، ص ۲۲۲).

۵. أبو البرکات داود بن أحمد بن محمد بن ملاعب البغدادی: (د. ۶۱۰ق) وی ساکن دمشق بوده و تعابیر قابل توجهی از توثیق در مورد وی به کار برده شده و این حدیث در دمشق بر روات عرضه شده است (همو، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۲۲، صص ۹۰-۹۱).

۶. قاضی أبو الفضل محمد بن عمر بن یوسف الأرموی: وی فقیه شافعی و متوفی ۵۴۷ق است. این حدیث از سوی او در بغداد بر دیگران عرضه شده است (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۴۴/ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۱۷۵/ صفدی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۷۳).

۷. الشریف أبو الغنّام عبدالصمد بن علی بن محمد بن الحسن بن المأمون: ثقة و صدوق و متوفی ۴۶۵ق و راوی روایات دارقطنی (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۴۷/ ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۱۸، صص ۲۲۱-۲۲۲/ همو، ۱۴۱۰، ج ۳۱، ص ۱۷۰/ صفدی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۲۷۲).

۸. الحافظ أبو الحسن علی بن عمر بن أحمد بن مهدی الدارقطنی: صاحب سنن معروف و از نویسندگان بزرگ اهل سنت (ذهبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۳۵/ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۹۶).

۹. ابوبکر أحمد بن محمد بن إسماعیل الادمی: در مورد وی مطلبی ذکر نشده، تنها برخی از علمای اهل سنت روایاتی از او نقل کرده‌اند (بیهقی، بی تا، ج ۳، ص ۱۸۲/ دارقطنی، ۱۴۱۷، ج ۱، صص ۲۹، ۵۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۵، ۲۹۵ و.../ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۸۴؛ ج ۵، صص ۷۷، ۱۱۶، ۱۵۵، ۱۶۸؛ ج ۸، صص ۱۴۰، ۳۳۳ و...).

۱۰. محمد بن الحسین الحنینی: علی‌رغم روایاتی که از وی نقل شده (بیهقی، بی تا، ج ۴، ص ۱۰۳؛ ج ۹، ص ۲۷۳/ دارقطنی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۴۴؛ ج ۲، صص ۶۱، ۷۷؛ ج ۳، صص ۸۰، ۱۴۲؛ ج ۴، ص ۵۷) اما رجالیان در مورد او هیچ اظهارنظری نکرده‌اند. حتی خود مزّی در مورد وی، جز نقل روایت مورد بحث و روایتی شبیه به این مطلب، نام و شرح حالی از او بسط نداده است. دیگران نیز نام او را صرفاً در میان روایات رجالی ذکر کرده‌اند (ذهبی، بی تا، ج ۳، ص ۱۰۶۰/ همو، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۶، ص ۲۵۹؛ ج ۷، ص ۳۵۸ و...). تنها خطیب بغدادی است که سال وفات او را

۷۸ ذکر کرده، او را کوفی خوانده و وی را توثیق کرده است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۲۲). این در حالی است که سال مرگ او باید بیش از سال ۷۸ باشد و وی نمی‌تواند راوی سوم از امام صادق (متوفی ۱۴۸ق) باشد، لذا نمی‌توان او را همان راوی مورد بحث دانست.

۱۱. عبدالعزیز بن محمد الأزدی: در کتب اهل سنت از شخصی به نام عبدالعزیز بن محمد ازدی روایاتی نقل شده است (دارقطنی، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۱۹۶ / ذهبی، بی تا، ج ۳، ص ۱۶۳). در تهذیب الکمال تنها دو روایت از این راوی نقل شده که هر دو در موضوع امام صادق (ع) و اظهار دوستی و محبت نسبت به خلیفه اول است (حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۵، صص ۸۲-۸۳) اما هیچ شرح حال رجالی از وی در کتب رجالی یافت نمی‌شود. مصحح کتاب فضائل الصحابة دارقطنی در پاورقی مربوط به این حدیث، اسناد این روایت را به دلیل عدم وجود هیچ شرح حالی از عبدالعزیز بن محمد ضعیف می‌داند (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۵۸).

۱۲. حفص بن غیاث: وی متولد ۱۱۷ق است (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۹، صص ۲۲-۳۴ / همو، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶۷ / ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ [ب]، ج ۱، ص ۲۲۹). برخی وی را ثقه، معتمد و قاضی کوفه در زمان هارون الرشید معرفی کرده‌اند و برخی، شخصیت حدیثی او را برنتابیده‌اند (حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۷، صص ۶۰-۶۲ / ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۵۸) ولی به نظر می‌رسد همان‌گونه که ابو زرعه (د. ۲۶۴ق) و یعقوب بن شبیه (د. ۲۶۲ق) تصریح کرده‌اند، باید میان منقولات او در کتب حدیثی و احادیث بسیاری که از حافظه نقل کرده است، تفاوت قائل شد (ر.ک. خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۸۱ / حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۷، صص ۶۰-۶۱) به‌ویژه آنکه برخی نوشته‌اند وی در اواخر عمر دچار فراموشی شد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۵۹) یا پس از رسیدن به منصب قضا، حافظه‌اش ضعیف گردید (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۸۶ / باجی، بی تا، ج ۱، ص ۵۱۳). مبارکفوری می‌نویسد: حافظه حفص در پایان عمرش ضعیف شده بود (مبارکفوری، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۲۴). ذهبی نیز گوید که اشتباهات حفص فراوان بود (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶۷) و نیز ابوزرعه گفته است که حفص پس از اینکه قاضی شد حافظه‌اش ضعیف شد (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۸۶ / حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۶۱ / ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶۷). ظاهراً همه موارد قرح و جرح او به همین سبب بوده است (عجلی، بی تا، ج ۱، ص ۳۱۰ / ابن ابی حاتم، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۸۶ / ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۲۰۰ / ذهبی، ۱۴۱۳ [ب]، ج ۱، ص ۳۴۳ / همو، بی تا، ج ۱، ص ۲۹۷ / حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۵۶). ابن حجر او را در زمره مدلسان ذکر کرده است (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ص ۲۰). در میان راویان حفص بن غیاث یعنی

طبقه بعدی روایتگران حفص، کسی به نام عبدالعزیز بن محمد ازدی یافت نشد. شیخ طوسی حفص را عامی مذهب و کتاب او را کتابی معتمد دانسته است (طوسی، ۱۴۲۰، ص ۱۵۸). علامه حلی نیز او را در قسم دوم کتاب یعنی ضعفاً و متوقفان آورده است (علامه حلی، ۱۴۱۱، ص ۲۱۸). هیچ یک از علمای رجالی شیعه، حال رجالی او را صریحاً بیان نکرده‌اند (کاظمی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۵۲). با توجه به وجود روایات وی در کتب شیعه (ر.ک. کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۲۸/ ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۶۲) برخی از روایات او، می‌تواند ذهنیت برگرفته‌اش از فرهنگ و مذهب خود یعنی اهل سنت را، به خاطر مدلس بودن، در قالب روایات امام صادق (ع) نقل کرده باشد (برای نمونه ر.ک. روایات وی در مورد نزول جملگی قرآن بر بیت‌المعمور و سپس نزول به صورت تدریجی) که برگرفته از تفکر اهل سنت است. از این روست که روایاتی در این باب در شیعه نیز وارد شده است (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۶۶/ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۰/ برای مطالعه بیشتر ر.ک. کریمی و دیمه‌کار، ۱۳۹۰، صص ۲۲-۴۳).

۳-۲-۱- تحلیل و بررسی اسناد

در این بخش به بررسی اسناد روایت پرداخته و سپس تحلیلی از آن ارائه می‌شود:

۳-۲-۱-۱- ضعف روایات

۱. علی‌رغم اینکه روایت حافظ مزّی (۶۵۴-۷۴۲ق) محصول قرن هفتم یا هشتم است، اما اتصال سند در آن محفوظ است. بنا بر آنچه در مورد راویان مزّی در کتب رجالی نقل شده، برای سه تن از افراد داخل این سند، هیچ شرح‌حالی یافت نمی‌شود، از این رو مجهول هستند. این افراد عبارت‌اند از: احمد بن محمد بن اسماعیل آدمی، محمد بن حسین حنینی و عبدالعزیز بن محمد ازدی؛ ضمن این که بنا بر قول رجالیان اهل سنت، روایات حفص بن غیاث از جعفر بن محمد قابل پذیرش نیست^۱. بنا بر این مطلب، از اعتماد به روایت کاسته خواهد شد.

۲. اما در شیعه روایت اربلی (د. ۶۹۲ق) به جنابذی (د. ۶۱۱ق) بازمی‌گردد و اتصال سند در آن قابل بازیابی نیست. چراکه فاصله میان جنابذی با امام صادق (ع) -که بنا بر نقل مزّی در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسیده است (حافظ مزّی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۹۷)- بسیار است. از این رو روایت مرسله به شمار می‌آید و قابل استناد نخواهد بود.

۱. سلیمان بن خلف باجی از علمای اهل سنت در کتاب رجالی خویش می‌نویسد: علی بن مدینی می‌گوید: احادیث حفص و حاتم بن وردان از جعفر بن محمد، منکر و غیرقابل قبول است (ر.ک. باجی، بی تا، ج ۱، ص ۵۱۳).

۳. بهترین شاهد بر سنی بودن جنابذی، استفاده وی از لفظ «صدیق» برای ابوبکر است و این در حالی است که اعتقاد شیعه بر این است که این لقب از القاب اختصاصی امیر مؤمنان علی (ع) بوده است (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۳۰/ ابن قولویه، ۱۳۵۶، ص ۵۲/ ابن عقده، ۱۴۲۴، صص ۱۸، ۱۹، ۲۰/ مفید، [ب] ۱۴۱۳، ص ۶/ همو، [ج] ۱۴۱۳، ص ۲۶۱ و...) و همین لقب در منابع روایی اهل سنت نیز به ایشان اختصاص داده شده است (ابن ماجه، بی تا، ج ۱، ص ۴۴/ حاکم نیشابوری، بی تا، ج ۳، ص ۱۱۲/ هیثمی، ۱۴۰۸ [ب]، ج ۹، ص ۱۰۲/ ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۴۹۸/ نسائی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۱۰۷/ همو، بی تا، ص ۴۶/ طبرانی، بی تا، ج ۶، ص ۲۶۹/ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۷۴۴/ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۰ و ج ۴، ص ۱۲۲ و ج ۱۳، صص ۲۰۰، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۵۰/ متقی، ۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۶۱۶ و ج ۱۳، صص ۱۲۲، ۱۵۳) گرچه برای خلیفه اول نیز به کار می رود (ابن حنبل، بی تا، ج ۱، صص ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ و.../ بخاری، ۱۴۰۱، ج ۱، صص ۸۶، ۲۰۳؛ ج ۲، ص ۱۶۴؛ ج ۳، ص ۸ و.../ مسلم بن حجاج، بی تا، ج ۲، صص ۱۲۶، ۱۴۶؛ ج ۳، صص ۳۶، ۹۱ و...). به همین دلیل است که این روایت از نظر شیعه قابل استناد نخواهد بود. بدیهی است استناد اهل سنت به این روایت با چنین مختصاتی باید از طریق رجال شیعی باشد نه رجال سنی. ابن حزم اندلسی از بزرگان اهل سنت معتقد است استدلال ما به روایات خود، علیه شیعه امری بی معناست، درحالی که آنها چنین استدلالی را پذیرا نیستند. همچنین آنها نیز نمی توانند با توجه به روایات خود علیه ما استدلال کنند، درحالی که ما آن روایات را قبول نداریم. از این رو لازم است در برابر خصم به چیزی استناد شود که او قبول دارد و برای او حجت است (ابن حزم، بی تا، ج ۴، ص ۱۵۹).

۳-۲-۱-۲- خصوصیت راویان اصلی

صرف نظر از در نظر گرفتن راویان سند ابن عساکر که کتاب تاریخ مدینه دمشق را ویژه راویان دمشق و روایات مربوط به مذهب خویش نوشته (ر.ک. ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵)، شش تن از راویان ابتدایی روایت مزّی از منطقه شامات هستند که عبارت اند از: ۱. ابن قدامة مقدسی، ۲. أبو الذکاء عبدالمنعم بن یحیی، ۳. ابوبکر محمد بن إسماعیل انماطی، ۴. ابوبکر عبدالله بن أحمد بن إسماعیل بن فارس التمیمی، ۵. أبو البرکات داود بن أحمد بن محمد بن ملاعب بغدادی و ۶. ابوالفضل محمد بن عمر بن یوسف ارموی؛ بنابراین چهار نفر اصلی که مزّی از همه این چهار نفر با یک سند کامل، این روایت را شنیده از شامات هستند.

هرکدام از این افراد جدای از در نظر گرفتن حال رجالی، اهل منطقه شامات اند که مختص به دوستداران معاویه و بنی امیه و مبغضان امام علی (ع) است. یاقوت در معجم البلدان در مورد شامات می نویسد: «از شگفتی های حمص که من آن را دریافتم بدی آب و هوای آن است که خرد آدمی را فاسد می کند تا آنجا که حماقت مردم آن به صورت مثل و متلک درآمده است. گویند دشمنی ایشان با علی (ع) در جنگ صفین به کمک معاویه بیش از مردم دیگر شهرها بود؛ و بیش از ایشان بر علی (ع) می تاختند و چون آن جنگ به پایان رسید و آن روزگار بگذشت مردم حمص برگشته در دوستی علی غلو کردند و بسیاری از ایشان به مذهب «نصیری» شدند و بیشتر امامی مذهب اند و سلف را ناسزا گویند، پس ایشان هم در آغاز و هم در انجام گمراه بودند و هیچ گاه به راه درست نمی رفتند» (یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۳۰۴). احادیث شامیان نیز دارای خصوصیتی است، از جمله اینکه در احادیث اهل شام، کینه و بغض نسبت به علی (ع) دیده می شود. ابن تیمیه به خاطر تعصب عنادگونه اش با شیعه در مورد این گونه احادیث می نویسد: «در نظر اهل علم، روایات اهل مدینه، سپس اهل بصره و سپس اهل شام صحیح ترین احادیث است؛ اما احادیث کوفیان به کثرت دغل و عدم سلامت از علل، مشهور است زیرا تفکر غالب آن ها شیعه گری است و شیعه نزد بیشتر محدثان اهل سنت، اهل ساخت و پرداخت حدیث و اهل دغل و خلل در احادیث بوده اند؛ اما احادیث شامیان صحیح ترین احادیث است زیرا روات اهل شام از مدرسه معاویه و آل مروان، ائمه خوینان، فارغ التحصیل شده اند؛ نزد ابوهریره راوی امویان و دست نشانده معاویه که بر مصلحت اسلام و مسلمین حریص و در امور دینی محتاط بود» (ابن تیمیه، بی تا، ج ۲۰، صص ۳۱۶، ۳۴۷). سخن ابن تیمیه نشان دهنده این است که کارکرد مدرسه معاویه به خوبی در فارغ التحصیلان نمایان شد و می توان راویان این سند حدیث را از جمله فارغ التحصیلان مدرسه اموی دانست (حسنی، ۱۳۹۸، ص ۵۰). از این روست که در میان اهل سنت، در مورد پذیرش احادیث شام اختلاف است، چنانکه از قول ابو حفص عمرو بن علی نقل شده: تمام احادیث شامیان ضعیف است مگر تنی چند از آنان (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۸۱/ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۱۸/ حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۱۵، ص ۴۰۹/ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۰۷).

ذهبی، رجالی مشهور اهل سنت پس از نقل این روایت، بدون ذکر سند می نویسد: جعفر صادق (ع) از دست رافضه خشمگین بود و اگر می دید که آن ها چه در ظاهر و چه در باطن متعرض جدش ابوبکر می شوند، از آن ها کینه به دل می گرفت. در این مطلب تردیدی وجود ندارد، اما رافضه قومی جاهل هستند که هوای نفس را پیروند... (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۲۵۵).

این در حالی است که چون درصدد نقل روایات فضائل اهل بیت است، با وجود سند صحیح به اذعان خود، اما «قلب خویش» را شاهد بطلان روایت تلقی می‌کند؛ یعنی یکی از قواعد و معیارهای وی برای عدم پذیرش روایت، قلب اوست (ر.ک. همان، ج ۱۷، ص ۱۷۵؛ ج ۱۹، ص ۴۷/ همو، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۲؛ ج ۳، ص ۱۸۰) کما اینکه وی ذیل روایتی از پیامبر اسلام (ص) که فرمود: «یا علی! دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداوند است» چون دلیلی رجالی بر ضعف این روایت نمی‌یابد، می‌نویسد: «قلب شهادت می‌دهد که این روایت باطل است» (ر.ک. همان، ج ۱، ص ۸۲).

۳-۳- نقد متنی روایت

متن روایت ابن عساکر بدین شرح است:

«جعفر بن محمد نقل کرد: سوگند به خدا که پدرم نقل کرد که علی (ع) بر عمر وارد شد درحالی که [عمر] خود را در لباسش پیچیده بود. علی (ع) بر او درود فرستاد و فرمود: احدی از اهل زمین که خداوند به خاطر آنچه در صحیفه‌اش گذاشته است، در نزد من از این کس که خود را در لباسش پیچیده است، محبوب‌تر نیست. سپس یحیی گفت که جعفر از ابوبکر نیز یاد کرد و بر او درود فرستاد و فرمود: ابوبکر مرا دو بار زاده است.» (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۴، ص ۴۵۴) متن روایت مزّی نیز به شرح ذیل است:

«من از شفاعت علی (ع) به چیزی امید ندارم، مگر آنکه مانند همان را از شفاعت ابوبکر امیدوارم، درحالی که ابوبکر دو بار مرا زاده است» (ر.ک. حافظ مزّی، ۱۴۰۶، ج ۵، صص ۷۵، ۸۱-۸۲).

بسیاری از نویسندگان شیعی پس از بیان کنیه امام، به بخش دوم این دو روایت استناد جسته‌اند و بیان کرده‌اند مادر امام، امّ فروه که نام او را فاطمه دانسته‌اند (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۲۸۰؛ مجلسی، ۱۴۰۷، ج ۴۷، ص ۴)، از طرفی دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و از طرف دیگر مادرش اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی بکر است، (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۷۲؛ طبری آملی صغیر، ۱۴۱۳، ص ۲۴۸) و بیان داشته‌اند به همین دلیل است که امام صادق (ع) فرموده ابوبکر مرا دو بار زاده است، یعنی از دو طرف نَسب من به ابوبکر می‌رسد (مظفر، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۲۰/ ابن عنبه، ۱۳۸۰، ص ۱۹۵/ امین، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۶۵۹؛ ج ۸، ص ۳۹۰/ مغنیه، ۱۳۹۹، ص ۲۳۲/ لاوند، بی‌تا، ص ۲۸/ خوئی، ۱۳۷۲، ج ۱۵، ص ۴۹/ جواهری، ۱۴۱۷، ص ۴۶۵/ شوشتری،

۱۴۱۰، ج ۱۲، ص ۲۱۳/قراچه داغی، ۱۴۱۸، ص ۴۱) اما علی‌رغم نقل گسترده این روایت، علمای شیعی آن را نقد نکرده‌اند. نکته در خور توجه این که قرمانی یکی از مورخان اهل- سنت (د. ۱۹۰۱۹ق)، مادر امام صادق (ع) را ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی سمرة خوانده است (قرمانی، بی تا، ج ۱، ص ۳۳۴). در مورد این دگرگونی اسامی، احتمالاتی را می‌توان بیان کرد، می‌توان گفت که کلمه «ابی سمرة» مصحف از «أبی بکر» است، اما احتمالی بدون دلیل است و البته عدم ذکر اسم «قاسم بن محمد بن ابی سمرة» در کتاب‌های شرح حال بدین معنا نیست که چنین شخصیتی موهوم و مهمل است، چه بسیار اشخاصی که نام‌شان به دلایل متعدد و اغراض مختلفی در کتاب‌های تاریخی و تراجم‌نگاری نیامده است و چه بسا برخی از بزرگان چنان که در بحار الأنوار مشاهده می‌شود، به این تعبیر بسنده کرده‌اند که مادر امام صادق: «أم فروة بنت القاسم بن محمد» و از ذکر نام پدر محمد چشم پوشیده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱). و یا چه بسا شهرت نام «قاسم بن محمد بن ابی بکر» به محض شنیدن این نام را به اذهان متبادر می‌کند که «قاسم بن محمد» پسر ابوبکر است. احتمالی متصور است و آن اینکه شاید برخی کلمه ابوبکر بر حسب عادت و انس ذهنی بدان افزوده‌اند کما اینکه وقتی از «أسماء» سخن به میان می‌آورند به خاطر تبادر ذهنی «بنت عمیس» را بدان افزوده‌اند.

در ادامه به گزاره‌هایی که می‌تواند این دو روایت را با چالش مواجه کند اشاره می‌شود، ضمن اینکه برخی از ایرادات طبق مبانی اهل سنت و برخی بر اساس مبانی شیعی است که پذیرش آن را دشوار می‌سازد:

۳-۳-۱- تعارض با روایات و سنت

۱. در بررسی محتوایی این حدیث، از عملکرد و گفتار ائمه در طول زندگانی خود می‌توان به غیرواقعی بودن این واقعه پی برد. بنا بر ادعای اهل سنت که این روایت را در میان روایاتی ذکر کرده‌اند که گویا امام صادق (ع) باینکه فرزند پیامبر (ص) است، اما خود جزئی از اهل سنت است، رفتار شیعه را نسبت به اهل سنت بر نمی‌تابد و همواره از دست ایشان رنجور بوده، از این رو امام به ولادت خود افتخار می‌کرد؛ اما این در حالی است که امام در روایات متعددی که سیره و روش ایشان را تبیین می‌کند، به پذیرش امامت و ولایت امیر مؤمنان (ع) مباهات و افتخار می‌کرد. روایت ذیل، این مطلب را به خوبی نمایان می‌سازد:

«ولایت علی بن ابی طالب (ع) برای من محبوب‌تر از این است که او مرا به دنیا آورده است؛ چراکه قبول ولایت او برای من واجب، درحالی‌که فرزند او بودن فضیلت و امتیازی محسوب

می‌شود.» (ابن بابویه، ۱۴۱۴، ص ۱۱۲ / ابن شاذان، ۱۳۶۳، ص ۱۲۵ / همو، ۱۴۲۳، ص ۱۰۳ / مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹، ص ۶۵۱). امام به فرزند بودن خود نسبت به امیر مؤمنان (ع) مباحثاتی ندارد، اما برای داشتن ولایت امیر مؤمنان (ع) افتخار می‌کند، از این رو اینکه این‌گونه احادیث در سیاق مطالبی بیان شود که گویا امام صادق (ع) به نسب خود فخر فروشی می‌کرد، قابل توجیه نیست. ضمن اینکه در حدیثی دیگر، داشتن ولایت را شرط افتخار برای خود بیان می‌کند و نه رابطه نسبی را. امام می‌فرماید: «ولایت پدرانم برای من، دوست داشتنی‌تر از جان من است. ولایت آن‌ها برای من مفید فایده است حتی اگر نسبتی با آن‌ها نداشته باشم؛ ولی نسبت با آن‌ها زمانی که ولایت آن‌ها را نداشته باشم برایم سودی ندارد» (طبرسی، ۱۳۸۵، ص ۳۳۲). روایات دیگری که از فخر فروشی نسبت به نسب و نسب پرهیز داده است (ر.ک. ابن حنبل، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۴۳ / مسلم بن حجاج، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۵ / بیهقی، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۳ / کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، صص ۳۲۸-۳۲۹، ح ۱-۶ / نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۹ / کوفی اهوازی، ۱۴۰۲، ص ۵۶) همه حکایت‌گر آن است که نمی‌توان احتمال داد که امام صادق (ع) با بیان این مطلب به نسب خویش افتخار و مباحثاتی می‌کند بلکه آنچه برای امام صادق (ع) در سیره فردی و اجتماعی، اصل و مبناست، داشتن ولایت امیر مؤمنان (ع) است.

۲. موضوع دسته‌ای دیگر از روایات، مسأله انقطاع انساب در روز قیامت است. در روایات بی‌شماری در منابع فریقین، از پیامبر (ص) سخن از قطع سبب و نسب در روز قیامت وارد شده، جز نسبی که به پیامبر (ص) متصل است: «كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ سَبَبِي وَ نَسَبِي» (ابن حیون، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۰۶؛ ج ۳، ص ۵ / ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۵۹ / حسکانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۷۴ / ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱۲، ص ۱۰۶ / اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۰ / ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۳۳۹ / بیهقی، بی‌تا، ج ۷، صص ۶۴، ۱۱۴ / هیثمی، ۱۴۰۸ [ب]، ج ۴، ص ۲۷۲؛ ج ۸، ص ۲۱۶؛ ج ۹، ص ۱۷۳ / صنعانی، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۶۴ / طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۵۷؛ ج ۶، ص ۳۵۷ / همو، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۵؛ ج ۱۱، ص ۱۹۴؛ ج ۲۰، ص ۲۷ و...). پرسش اینجاست: امام صادق (ع) که به شفاعت خلیفه نخست امیدوار است و از نوادگان وی به شمار می‌آید، برای شفاعت، چگونه نسبت وی در قیامت کارساز خواهد بود؟ در حالی که اولاً بنا بر نقل منابع اهل سنت، هر نسبی جز نسب رسول خدا (ص) در آن روز گسسته خواهد شد و ثانیاً نسب در شفاعت دخیل نیست. به تعبیری دیگر چرا امام خود را به نسلی متصل می‌کند که انقطاع آن در قیامت قطعی و یقینی است؛ نسلی که هیچ چاره‌سازی و کارسازی از آن امید نمی‌رود؟! همچنین

امام به نسب خود امیدوار است، حال آنکه در قیامت برای طلب شفاعت، نسب کارساز نخواهد بود. پس بر فرض پذیرش نسبت امام صادق (ع) با خلیفه نخست، نمی‌توان ادعا کرد که شفاعت از کسی مورد انتظار است که صرفاً به نسب پیامبر متصل باشد، در آیات قرآن صفات و خصوصیات دیگری برای فرد شفیع بیان شده که معقول‌تر است (ر.ک. بقره: ۲/۲۵۵؛ یونس: ۱۰/۳، ۱۸؛ طه: ۲۰/۱۰۹؛ سبأ: ۲۳/۳۴؛ نجم: ۲۶/۵۳؛ زخرف: ۴۳/۸۶؛ انبیاء: ۲۱/۲۸؛ زمر: ۴۳/۳۹؛ یس: ۳۶/۲۳).

۳-۲-۳- مسأله شفاعت

قسمت ابتدایی روایت مزی حاوی مطلبی است که امام علاوه بر امید به شفاعت امیر مؤمنان (ع)، به شفاعت خلیفه نخست نیز امیدوار است. این در حالی است که آیات بی‌شماری مخاطب خود را از توجه به نسب خود پرهیز داده است، از جمله این آیه که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ (مؤمنون: ۲۳/۱۰۱): «پس آنگاه که در صور دمیده شود، [دیگر] آن روز میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند». توجه به آیات دیگر (ر.ک. مریم: ۱۹/۸۷؛ شعراء: ۲۶/۸۸-۸۹؛ عبس: ۸۰/۳۴-۳۶...) نیز این مهم را می‌رساند. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا﴾ (لقمان: ۳۱/۳۳): «ای مردم، از پروردگارتان پروا بدارید و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی‌آید و هیچ فرزندی [نیز] به کار پدرش نخواهد آمد». به عبارتی کسی که به خاطر انتساب به فردی مشهور، قصد شفاعت‌جویی از او را دارد، در روز قیامت چنین امری محقق نخواهد شد. از این رو روایت منقول از امام صادق (ع) با آیات صریح قرآن نیز سازگاری ندارد، گویا بنا بر چنین روایتی امام صادق (ع) از وجود چنین آیاتی آگاهی نداشته است! قابل توجه اینکه اگر این روایت که مدلول ظاهری آن مشتمل بر حسن رابطه میان امام صادق (ع) و اهل سنت و به‌ویژه خلیفه نخست است، مستمسک کسانی که به شفاعت قائل نیستند قرار گیرد، محل بحث نخواهد بود، چراکه اصل شفاعت از نگاه ایشان منتفی است.

شاید نورالله شوشتری تنها کسی است که به‌صورت ضمنی و مختصر در صحت این روایت مناقشه کرده است. وی می‌نویسد: دلیل بر دروغ بودن این خبر همین بس که صاحب شفاعت کبری، جدش رسول خدا (ص) است. پس سزاوار نیست که آن حضرت شفاعت جدش را فراموش کرده باشد و اظهار امید به شفاعت غیر کرده باشد. به‌ویژه ابوبکر که خودش در آن روز

که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، شفاعت‌کننده و حمایت‌کننده‌ای ندارد مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید (شوشتری، ۱۳۶۷، صص ۲۴۱-۲۴۲).

۳-۳-۳- مسأله نسب

چنانکه گزارش کرده‌اند، نسب ابوبکر به خاندان بنی‌تیم بن مره می‌رسد (طبرانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۱/ ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۰۵). بنا به شواهد تاریخ اهل سنت، هنگامی که پیامبر (ص) در مکه آغاز به دعوت کرد از همه تیره‌ها افرادی به اسلام گرویدند. از تیره بنی‌تیم بن مره هم افرادی به جمع یاران رسول خدا پیوستند؛ ابوبکر از آن دست بنی‌تیمی‌ها بود که جزء نخستین ایمان آوردگان محسوب می‌شود (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۱۷/ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۳، صص ۹۶۶، ۱۰۹۲/ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۲۱۵)؛ اما بسیاری از بنی‌تیم نیز به شرک خود باقی ماندند و به مخالفت و یا سکوت در برابر آیین جدید پرداختند. در این میان می‌توان از ابوقحافه پدر ابوبکر نام برد که تا فتح مکه (هشتم هجری) اسلام نیاورد (ابن قتیبه، ۱۹۹۲، ص ۱۶۷/ ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۷۴). عبدالرحمان پسر ابوبکر نیز در نبرد بدر، لشکر قریش را همراهی کرد (ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۲، ص ۴۷۱). بنی‌تیم بن مره از نظر جمعیتی بسیار کم‌تعداد و از نظر اجتماعی جایگاهش ناچیز بوده است (طبری، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۲۰۹/ جوهری، بی‌تا، ص ۳۸، ۶۴/ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۲۶/ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۲۱؛ ج ۶، ص ۴۰) به‌گونه‌ای که به هنگام به خلافت رسیدن ابوبکر، ابوسفیان می‌گوید «چه شده است که حکومت در دست ذلیل‌ترین قریش افتاده است؟!» (صنعانی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۵۱)². شیخ مفید در این باره می‌نویسد: «آنچه بر رذالت بنی‌تیم بن مره و بنی‌عدی دلالت می‌کند، قول ابوسفیان به هنگام بیعت مردم با ابوبکر است. وی در ترغیب بنی‌هاشم بر فسخ بیعت ابوبکر، شعری سرود و سپس از امیر مؤمنان (ع) درخواست نمود که دستش را برای بیعت دراز کند» (مفید، ۱۴۱۳ [ج]، ص ۲۴۸/ همو، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۱، ص ۱۹۰). در جای دیگر عوف بن عطیه اشعاری دارد که آورده است: «اما

۱. در کتب تاریخی و حدیثی تعبیر «أقلّ حی من قریش» یا «أذلّ بیت فی قریش» ثبت شده است.

۲. در نقلی خود ابوبکر نیز به پستی خاندان خود اذعان نموده که اسلام سبب شد این پستی و ناچیزی به آن بها دهد: «نازع أبوسفیان أبابکر فی أمر فأغلظ له أبوبکر فقال له أبو قحافة یا بنی! أتقول هذا لأبی سفیان شیخ البطحاء قال: إن الله تعالی رفع بالإسلام بیوتا و وضع بیوتا فکان مما رفع بیتهک یا أبت و مما وضع بیتهک لابی سفیان» (ابن ابی -

الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۲۲).

هنگام مشکلات بنوعدی و تیم پست‌ترین تیره‌ها هستند. تو شهادت مده برای ایشان که جوانان میدان رزم‌اند؛ اما شیر (نوشیدنی) و شتر (حامل غذا را پیش بیاور)؛ وقتی که آنان تیر در چله کمان گذارند، قطعاً تیره تیم ضرر به چیزی نمی‌رساند» (جمعی، ۱۴۲۲، ص ۶۹). روایاتی در مورد رذالت و پستی قبیله ابوبکر وجود دارد که درخور تأمل است (کشی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۳۳/ ابن طاوس، ۱۴۱۳، ص ۱۴۷/ اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۴۴). از این رو می‌توان چنین استنباط کرد که بنی‌تیم بن مره نسبت به دیگر تیره‌های قریش از جایگاه و منزلتی پایین‌تر برخوردار بوده است. امیر مؤمنان (ع) اما، در مورد محمد فرزند ابوبکر که در دامان خود به‌عنوان «فرزندخوانده» پرورش یافته بود فرموده است: «محمد ابنی من صلب اُبی‌بکر» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۵۳). حتی امام صادق (ع) نیز در مورد محمد فرزند ابوبکر می‌فرماید: «مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ إِلَّا وَ مِنْهُمْ نَجِيبٌ وَ أَنْجَبُ النَّجَبَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ سَوْءٍ مُحَمَّدٌ بْنُ أَبِي بَكْرٍ»: هیچ اهل‌بیتی نیست، مگر آنکه یک نفر از آن‌ها نجیب است و نجیب‌ترین نجیبان از اهل‌بیت بد، محمد بن ابی بکر است» (کشی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۸۳؛ ج ۲، ص ۲۸۶). این سخنان نیز پستی قبیله ابوبکر را اثبات می‌کند؛ بنابراین برای امام صادق (ع) مجالی برای افتخار باقی نمی‌ماند. امام باقر (ع) نیز در مورد وی می‌فرماید: محمد بن ابی بکر با علی (ع) بیعت کرد، علی‌رغم اینکه از پدرش بیزاری می‌جست (همان، ج ۱، ص ۲۸۲). با وجود چنین روایاتی، نمی‌توان ادعا کرد امام صادق (ع) انتساب خود به این قبیله را سبب شرافت و جلالت خانوادگی خود تلقی کرده است.

۳-۳-۴- مسأله طیب مولد و دفع شبهه مقدر

یکی از اعتقادات شیعه، دوری معصومان (ع) از هر پلیدی و عصیان است؛ به همین دلیل است که شیعه بر اساس رویکرد خویش معتقد است جز وحی تشریحی، تمامی شئون که برای پیامبر (ص) وجود دارد، برای ائمه نیز در جریان است (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۷۶/ طوسی، بی‌تا، ص ۱۱۱/ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۷۶؛ ج ۴، صص ۳۸۷-۴۰۱). در نتیجه این مطلب است که ائمه از جهت «مولد» درنهایت پاکی هستند. بر این اساس، روایت مزبور ممکن است با روایات فراوانی که معصومان (ع) را به «اصلاب شامخه» و «ارحام مطهرة» پیوند می‌دهد تعارض داشته باشد.

اما پاسخی که می‌توان نسبت به این تعارض بدوی ارائه داد این است که با صرف‌نظر از صحت و سقم چنین روایتی، مراد از «اصلاب شامخه / طاهرة» یا «کرائم الاصلاب» (نهج البلاغه، خطبه ۹۴، ص ۳۹/ ابن قولویه، ۱۳۵۶، ص ۲۳۰/ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۱۴/ همو، ۱۴۱۱، ج ۲،

صص ۷۲۱، ۷۸۹ / ابن مشهدی، ۱۴۱۹، صص ۴۲۲، ۴۳۱، ۵۱۵ / مسعودی، ۱۴۲۶، ص ۱۳۳ / ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۶۴) و «ارحام مطهرة / طاهرة یا زکیة» (نهج البلاغه، خطبه ۹۴، ص ۳۹ / طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۱۴ / همو، ۱۴۱۱، ج ۲، صص ۷۲۱، ۷۸۹ / ابن مشهدی، ۱۴۱۹، صص ۴۲۲، ۴۳۱، ۵۱۵ / مسعودی، ۱۴۲۶، ص ۱۳۳ / ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۶۴) این نیست که در تمام سلسله‌های نسب [حتی نسب‌های غیر اصلی] این مسأله وجود داشته باشد. به عبارتی مراد از طهارت در این مواضع، طهارت از پلیدی زنا و آلودگی‌های جاهلی است، چنانکه در ادامه روایاتی که چنین اصطلاحاتی در آن وجود دارد، این مطلب ذکر شده است (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۱۴ / همو، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۷۲۱ / ابن مشهدی، ۱۴۱۹، ص ۴۲۲). پیامبر (ص) نیز در روایتی به این مطلب اشاره می‌کند که من به دعای ابراهیم (ع) و از صلب‌های پاک به وجود آمدم و پلیدی جاهلیت به من نرسیده است (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۶۲۴ / همو، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۷۵). آنچه به‌عنوان اصلی مسلم در اعتقادات شیعه وجود دارد، این است که معصومان (ع) در سلسله طولی انساب خود باید از اصلاص بلندمرتبه و ارحام پاکیزه باشند (ر.ک. ابن بابویه، ۱۴۱۴، ص ۱۱۰ / مفید، ۱۴۱۴، ص ۱۳۹)؛ به جهت آنکه آن‌ها در جایگاه هدایت‌گری مردم قرار دارند و فقدان نسب پاکیزه، موجب انزجار مردم خواهد شد (علامه حلی، ۱۳۸۲، صص ۴۹۳-۴۹۷) که البته آیه تطهیر (احزاب: ۳۳ / ۳۳) به این مطلب اشاره دارد. یا روایتی که پیامبر (ص) می‌فرماید: «بعد از آنکه آدم را خلق کرد، ما را به صلب آدم منتقل کرد و بعد از آدم، به صلب پدران طاهر و پاک و مطهر منتقل نمود تا اینکه به دنیا آمدم.» (خزاز رازی، ۱۴۰۱، ص ۷۱). ابن عباس ذیل آیه: ﴿...وَوَقَّلَبِكَ فِي السَّاجِدِينَ...﴾ (شعراء: ۱۸ / ۲۶) نقل کرده است که مراد از این آیه، جابجا شدن پیامبر از اصلاص پاکیزه، از پدری به پدری است تا آنکه خدا او را به پیامبری برگزید و نور ایشان در پدران نیز ظاهر بود (هیثمی، ۱۴۰۸ [ب]، ج ۷، ص ۸۶ / طبرانی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۲۸۷ / ابن حجر عسقلانی، بی‌تا [ج]، ج ۴، ص ۱۷۷، ش ۴۲۵۶ / طبری‌آملی‌کبیر، ۱۴۱۵، ص ۶۴۹) چراکه اهل جاهلیت اهل عمل فحشا بوده و انسابشان ناصحیح بوده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۷۶). البته مسأله روابط نامشروع در عرب جاهلی امر رایجی بوده است تا جایی که افرادی چون زیاد بن ابیه را به دلیل مشخص نبودن پدر واقعی، به پدری نامعلوم (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۲۷) و یا مادرش سمیه (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۲۱۴ / ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۴۱) نسبت داده‌اند؛ و به همین دلیل اگر در محیطی آلوده، فرزندی از خاندان پاک‌دامن به وجود آید، امتیاز بزرگی برای او محسوب می‌شود.

بدیهی است که در صورت اشکال در مورد مادران امام سجاد (ع) (در مورد اسناد نسب امام سجاد (ع) ر.ک. کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۶۶/ مفید، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۲، ص ۱۳۷/ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۹/ اربلی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۸۳) و حضرت مهدی (عج) (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۱۵/ ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۴۲۲/ مفید، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۲، ص ۳۳۹) که از اشراف زادگان ایران و روم بوده‌اند و اگرچه خود این دو بانو از زنان پاکیزه هستند، اما پدر بزرگ کسی مانند شهربانو یعنی خسرو پرویز همان فردی است که نامه رسول خدا (ص) را پاره کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۹/ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۷۷) و مورد نفرین ایشان واقع شد و دیگر جنایات او نیز در تاریخ ثبت است (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۸۴) اما بر اساس آیه قرآن ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ (روم: ۱۹/۳۰): «زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد» گاهی سنت خداوند بر این قرار می گیرد که از نسل کافر، مؤمن به وجود آید و یا از نسل مؤمن، فرد بی ایمانی متولد شود (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۵/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۵؛ ج ۲۱، ص ۲۱/ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۷، ص ۲۴۷؛ ج ۲۵، ص ۸۹) که پسر نوح (ع) و برخی از فرزندان ائمه (ع) شاهی بر این مطلب اند. ضمن اینکه دلیل و توجیه دیگری می توان ارائه داد و آن اینکه ارحام مطهره، خود باید مطهره باشند، بنابراین آبا و اجداد آن ارحام مطهره از بحث خارج است. به همین دلیل حتی اگر آبا و اجدادشان آلوده بوده‌اند، همین که نجاستی از آبا و اجدادشان به خود نگرفته باشند کافی است تا لایق انتقال این انوار باشند، اما پدرانی که همواره حامل این انوار بوده‌اند، همگی باید مبرای از شرک و بی بندوباری باشند و این انوار از طریق ارحام مطهره در صلب بعدی قرار گیرد؛ بنابراین منظور از «ارحام مطهره» تنها مادرانی هستند که همسر مستقیم امام بودند یا امامی که از آنها متولد شده است. چنانکه گذشت، تاریخ از جایگاه و شأن اجتماعی تیره ابوبکر، یادکرد درخور توجهی نداشته، اما این مطلب منافاتی با نسب ابوبکر ندارد، چراکه نقل قابل اعتمادی در سوء نسب وی ارائه نشده، بلکه ظاهر برخی روایات، نفی این مطلب است (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۲۶/ خوئی، ۱۴۰۰، ج ۳، ص ۴۰).

۳-۵- تعارض با سیره امیر مؤمنان (ع) و حضرت زهرا (س)

علمای اهل سنت، حسن رفتار و برخورد مناسب امام صادق (ع) با اهل سنت را به خاطر وجود این حدیث و نظایر آن وانمود کرده‌اند (ر.ک. دارقطنی، ۱۴۱۹، صص ۴۷-۶۷) اما نسبت به سنت و روش اصیل امام صادق (ع) که برگرفته از رفتار و منش امیر مؤمنان (ع) است چشم پوشی کرده‌اند. این سخن به حدی است که بزرگانی مانند دارقطنی در کتاب «فضائل

الصحابه» فصلی با عنوان «ذکر ما روی عن آل ابی طالب [و اولاد] علی علیهم السلام فی ابی بکر و عمر علیهما السلام: ذکر روایات منقول از خاندان ابی طالب، [و فرزندان] و علی (ع) در مورد ابوبکر و عمر» سامان بخشیده تا رابطه مناسب و مورد پسند امام با بسیاری از اعتقادات ایشان را به نحو احسن جلوه دهد. چنین سبک نوشتاری در دیگر کتب روایی و رجالی اهل سنت وجود دارد. مزّی ذیل عنوان جعفر بن محمد پس از معرفی نَسَبی امام، ابتدا به ذکر روایاتی که نشان-دهنده این نوع ارتباط بوده، پرداخته تا جایی که امام صادق (ع) را نسبت به مذهب شیعه منفور جلوه داده است (ر.ک. حافظ مزّی، ۱۴۰۶، ج ۵، صص ۷۴-۹۷). این روش در کتاب ذهبی نیز پی گرفته شده است (ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۶، صص ۲۵۵-۲۷۰). این در حالی است که هرکدام از این دانشمندان، به هنگام معرفی هرکدام از امامان، تعبیر «الماشمی العلوی» را برای ایشان به کار می‌برند. توجه به این نکته مهم است که این دانشمندان امام صادق (ع) یا دیگر ائمه را جزء فرزندان علی (ع) و حضرت زهرا (س) می‌دانند، اما به گونه‌ای وانمود کرده‌اند که امام نسبت به سیره و روش ایشان بی‌اطلاع بوده و آنچه در منابع خود به‌عنوان موضع‌گیری‌هایی که در جریان سقیفه و ... داشته‌اند را فراموش کرده‌اند.

پرسشی بس پراهمیت است که چگونه ممکن است امام صادق (ع)، سیره و روش جدش امیر مؤمنان (ع) و حضرت زهرا (س) را فراموش کرده باشد در صورتی که ایشان به شهادت تاریخ در تمام عمرشان، خلافت ابوبکر را به رسمیت نشناختند. قضیه غضب حضرت زهرا (س) از شیخین تا آستانه از دنیا رفتن^۱ (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۲۳ / ابن حنبل، بی‌تا، ج ۱، ص ۶ / بخاری، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۴۲؛ ج ۵، ص ۸۲ / مسلم بن حجاج، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۵۴ / ابن حجر عسقلانی، بی‌تا [ج]، ج ۶، ص ۱۳۹ / جوهری، ۱۴۱۳، ص ۱۰۷ / بیهقی، بی‌تا، ج ۶، ص ۳۰۱ / ابن حبان، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ ج ۱۴، ص ۵۷۳ / ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۲۱۸ و...) و یا نفرین و شکایت از این دو توسط حضرت زهرا (س)، (ر.ک. ابن قتیبه، ۱۴۱۰، ج ۱، صص ۳۰-۳۲ / یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۲۷) در کتب روایی و تاریخی اهل سنت مشهور است؛ بنابراین چگونه است که حضرت زهرا (س) از خلیفه نخست غضبناک و به دنبال هر نماز از او بر خدا و رسول شکایت می‌کند ولی فرزندش امام صادق (ع) به انتساب به او افتخار نماید؟! همچنین با تکیه بر پاسخی نقضی می‌توان مدعی شد که چگونه ممکن است که نسبت امام صادق (ع) با امیر مؤمنان (ع) افتخار نباشد ولی نسبت با ابوبکر افتخار باشد؟! چنانکه در کتب فریقین ثبت

۱. فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَةً حَتَّى تُوَفِّيَتْ.

شده است (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۷۲)، در اینکه مادر امام صادق (ع)، أم فروه از زنان پاک‌دامن و عقیف و نوه محمد بن ابی بکر بوده است و همچنین محمد بن ابی بکر نیز از شیعیان خاص علی (ع) بوده هیچ تردیدی نیست؛ ولی این مطلب تنها از جهت بیان نسب فامیلی (پدران و مادران) است، بدون اراده کردن افتخار و مباهات (شوشتری، بی تا، ج ۱، ص ۶۷) و هیچ فضیلتی را برای ابوبکر ثابت نمی‌کند.

۳-۳-۶- بررسی سیاق روایات

چنانکه گذشت کسانی چون دارقطنی در کتاب فضائل الصحابة، مزّی در تهذیب الکمال، ذهبی در سیر أعلام النبلاء و دیگران، حدیث «... ولدنی ابوبکر مرتین» را در میانه روایاتی قرار داده‌اند که از سیاق روایات متناوب، برخوردار سازنده و رابطه دوستانه امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و یا دیگر افراد از خاندان ابی طالب (ع) با خلفای ثلاثه یا اهل سنت برداشت می‌شود (دارقطنی، ۱۴۱۹، صص ۴۷-۹۶ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴، صص ۴۵۳-۴۵۵ / حافظ مزّی، ۱۴۰۶، ج ۵، صص ۷۴-۸۳ / ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۶، صص ۲۵۵-۲۵۹). در بررسی مبتنی بر شناخت جامعه آن روز و ترسیم فضای زندگانی این دو امام که قرار می‌گیریم، در وجود روابط حسنه صادقین (ع) با اهل سنت چنانکه در سخن و سیره ایشان مواردی می‌یابیم (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۰۹ / ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۷؛ ج ۲، ص ۳۵۵ / مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۲، صص ۳۹۳-۴۴۳) تردیدی وجود ندارد، اما بررسی این روایات نیز خالی از لطف نیست. این روایات مشتمل بر موضوعاتی از این قبیل است:

- توصیه به دوستی نسبت به شیخین و بیزاری از دشمنانشان، چون دو امام هدایت‌اند (دارقطنی، ۱۴۱۹، صص ۵۱-۵۳ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۸۵ / حافظ مزّی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۸۰؛ ج ۲، ص ۱۴۰ / ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۴، ص ۴۰۲؛ ج ۶، ص ۲۵۸ / همو، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۴۶۳؛ ج ۹، ص ۹۰ / ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۳۱۲).

- توصیه به محبت شیخین (اگر بدی به شما رسید به گردن من) (دارقطنی، ۱۴۱۹، صص ۵۳، ۶۹ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵، صص ۲۸۷-۲۸۸).

- اکاذیبی مبنی بر براءت اهل بیت از شیخین که از سوی مغیره بن سعید رواج یافته (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۵۴ / ابن شبه نمیری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۰۱ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۸۸).

- ایشان هیچ حقی از ما غصب نکردند حتی به اندازه خردلی؛

- هیچ‌کسی جد خود را سبّ نمی‌کند (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۵۴ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۵۴).

ص ۲۸۵ / حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۸۰ / ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۶، ص ۲۵۸ / همو، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۹۰.

- کسی که فضیلت شیخین را درنیابد نسبت به سنت جاهل مانده است (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۶۰ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۸۹ / ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۳۴۰).

- امیدواری به اینکه خداوند به خاطر قرابت با ابوبکر به ایشان منفعتی رساند (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۶۱ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۳۵، ص ۳۳۲ / ابن عدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۳۲ / حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۸۰ / ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۶، ص ۲۵۸ / همو، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۹۰ / ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۸۸).

- هر دو ضجیع (هم مضجع) پیامبرند (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۶۱ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۱، ص ۳۸۸؛ ج ۴، ص ۴۴۲).

- وجود توکی و استغفار و ترحم برای ایشان (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۶۴ / حافظ مزی، ۱۴۰۶، ج ۲۶، ص ۱۴۰ / ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۸۵-۲۸۶ / ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۳۴ / ذهبی، ۱۴۱۳ [الف]، ج ۴، ص ۴۰۳ / ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۳۱۲).

- وجود نفاق برای کسی که به شیخین بغض داشته باشد (دارقطنی، ۱۴۱۹، ص ۶۸).

- صدیق خواندن ابوبکر (همان، ص ۷۶) و...

بدیهی است رویکرد شیعه به چنین روایاتی این است که در صورت وثوق به صدور و صحت آنها، در فضای تقیه‌ای صادر شده‌اند. امام صادق (ع) در دوره سوم ادوار زندگانی خویش که دوران تثبیت دولت عباسی (۱۴۵-۱۴۸ق) را در برمی‌گیرد، به شدت تحت فشار حکومت عباسی قرار گرفت که بیشتر موارد تقیه ایشان و نیز روایات سفارش و ذکر فضائل تقیه، مربوط به این دوره است (ر.ک. کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، صص ۲۱۷-۲۲۱). بدیهی است این دوره نه دوران عزت اسلام، بلکه دوره اقتدار بنی‌عباس به شمار می‌رود؛ امام صادق (ع) با فشار و اختناق که منصور عباسی ایجاد کرده بود (ر.ک. مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳، صص ۳۰۱-۳۱۷) حتی نتوانست وصی خود را آشکارا اعلام کند و وصیت میان پنج نفر مردد ماند که یکی از آنها خود منصور بود تا جان وصی واقعی در خطر نیفتد (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۱۰).

در این شرایط است که امام با ابزار تقیه از حیثیت مذهب خویش حراست می‌کند تا جایی که در مورد تعارضات موجود در مورد اعلام موضع صریح در مورد شیخین می‌فرماید: اینان به اتهام خون عثمان هشتاد سال شما را نابود کردند و زدند و کشتند و به زندان افکندند و حال آنکه

می‌دانستند که شیعه و امیر مؤمنان (ع) در قتل عثمان دخالتی نداشتند (همان، ج ۸، ص ۱۸۹). اگر بخواهیم درباره ایشان سخنی بیان کنیم یا شما شیعیان مطلبی را به زبان بیاورید، خون شما را راحت‌تر از خون گربه به زمین می‌ریزند (ابو‌الصلاح حلبی، ۱۴۰۴، ص ۲۵۳). شوشتری نیز پس از نقل و نقد روایت مورد بحث می‌نویسد: «... مگر اینکه هدف امام صادق (ع) از بیان این جملات تنها تقیه باشد» (شوشتری، ۱۳۶۷، ص ۲۴۲)؛ بنابراین برفرض صدور چنین حدیثی از امام صادق (ع) آن را باید بر تقیه حمل کرد، چراکه ادله متعددی که از نظر گذشت، با این روایت سازگاری ندارد.

نتیجه‌گیری

۱. روایت «... وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ» از قول امام صادق (ع) در برخی کتب رجالی اهل سنت، فضیلت و یا افتخاری برای ایشان تلقی شده و در پی آن به منابع شیعی نفوذ پیدا کرده که البته از جهاتی تأمل‌برانگیز است. ناقل نخستین این حدیث، دارقطنی از محدثان بزرگ قرن چهارم از اهل سنت است. سند دارقطنی که با چهار طریق قابل پیگیری است، بنا بر مبانی خود اهل سنت ضعیف محسوب می‌شود. گرچه این حدیث در شیعه از سوی اربلی در کشف الغمة مطرح شد، اما ضمن ارسال تأمّ سند، شواهدی وجود دارد که جنابذی ناقل حدیث در این کتاب، سنی است و اعتماد به این حدیث را می‌کاهد.

۲. تقریباً روات اصلی روایت، از شامات هستند که البته اهل شام به بغض و کینه نسبت به امام علی (ع) و اهل بیت مشهورند و این از نتایج حضور و سلطنت معاویه در شام بوده است. برخی راویان، مجهول و برخی دارای تدلیس و رویکرد سنی‌گری هستند و به همین جهت این حدیث، معتبر نیست.

۳. حدیث مزبور با روایات دیگری که از امام صادق (ص) صادر شده، سازوار نیست. این روایات نشان می‌دهد آنچه امام آن را سبب افتخار برای خویش می‌داند، ولایتمدار بودن است و نه رابطه نسبی؛ چه اینکه انتساب به شخص و ه پرداختن به نسب و در پی آن فخرفروشی از سوی معصومان و از جمله امام صادق (ع)، منهی‌عنه است.

۴. طلب شفاعت امام صادق (ع) از کسی که نه جزء شافعان قیامت معرفی شده و حتی خود نیازمند شفاعت پیامبر (ص) بوده، از موارد قابل تأمل است. بر اساس آیاتی از قرآن، توجه به اینکه کسی به دلیل انتساب به فردی مشهور، قصد شفاعت‌جویی از او را دارد مهم است؛ چراکه در روز قیامت چنین امری محقق نخواهد شد. بنا بر چنین روایتی، گویا امام صادق (ع) از وجود

چنین آیاتی آگاهی نداشته است! قابل توجه اینکه اگر این روایت که مدلول ظاهری آن مشتمل بر حُسن رابطه میان امام صادق (ع) و اهل سنت و به ویژه خلیفه نخست است، مستمسک کسانی که به شفاعت قائل نیستند قرار گیرد، محل بحث نخواهد بود، چراکه اصل شفاعت از نگاه ایشان منتفی است.

۵. بنا بر شواهد موجود، بنی تیم که خلیفه نخست از همین تیره است، جزء خاندان‌های بی اعتبار قریش است، از این رو افتخار به نسبی که اصالتی ندارد، بی معناست.

۶. این آموزه شیعه که معصومان (ع) را مردمانی پاک‌نهاد و از «اصلاب و ارحام طاهره» می‌داند، گرچه با این حدیث تعارضی ندارد، اما چنانچه شبهه شود امام از تیره‌ای پست بوده و یا حتی از طایفه‌ای که به رذالت شهره یافته است، پاسخ داده می‌شود که منظور از «اصلاب و ارحام»، تولد یافتن از دامانی پاک است که از پلیدی زنا و آلودگی‌های جاهلی به دور باشد.

۷. این حدیث با سیره و سبک برخورد امیر مؤمنان (ع) و حضرت زهرا (س) با مخالفان خود تعارض دارد.

۸. با توجه به نکات مذکور، نقل چنین روایتی در میان دیگر روایاتی که درصدد نمایش دادن حسن رابطه صادقین (ع) با شیخین است، با شخصیت و روحیه امام صادق (ع) قابل قیاس نیست، لذا نمی‌توان بدان اعتماد کرد.

منابع و مأخذ

- قرآن كريم؛ ترجمه: محمدهدى فولادوند، تهران: دارالقرآن الكريم، ١٣٨٢ ش.
- نهج البلاغه؛ بر اساس نسخه صبحى صالح، قم: دار الهجرة، ١٤٠٧ ق.
١. ابن أبى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه؛ به كوشش: محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر: دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٨ ق.
٢. ابن أبى حاتم، عبد الرحمن بن محمد؛ المرحح و التعديل؛ مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٣٧١ ق.
٣. ابن أبى شيبة، عبدالله بن محمد؛ مصنف ابن أبى شيبة؛ به كوشش: سعيد اللحام، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ ق.
٤. ابن أبى يعلى، محمد بن أبى يعلى؛ طبقات الحنابلة؛ بيروت: دار المعرفة، بی تا.
٥. ابن اثير، على بن محمد؛ أسد الغابة فى معرفة الصحابة؛ بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ ق.
٦. _____؛ الكامل فى التاريخ؛ بيروت: دار صادر - دار بيروت، ١٣٨٥ ق.
٧. ابن بابويه، محمد بن على؛ إعتقادات الامامية؛ قم: كنزى شيخ مفيد، ١٤١٤ ق.
٨. _____؛ الامالى؛ تهران: كتابچى، ١٣٧٦ ش.
٩. _____؛ الحصال؛ به كوشش: على اكبر غفارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٣٦٢ ش.
١٠. _____؛ كمال الدين و تمام النعمة؛ قم: دارالكتب الإسلامية، ١٣٩٥ ق.
١١. _____؛ معانى الاخبار؛ به كوشش: على اكبر غفارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٠٣ ق.
١٢. ابن تيميه، احمد بن عبد الحليم؛ مجموعة الفتاوى؛ بی تا.
١٣. ابن حبان، محمد بن حبان؛ الثقات؛ حيدرآباد: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٣٩٣ ق.
١٤. _____؛ صحيح ابن حبان؛ به كوشش: شعيب الأرنؤوط، بی تا؛ مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ ق.
١٥. ابن حجر عسقلانى، أحمد بن على؛ الاصابة فى تمييز الصحابة؛ به كوشش: عادل أحمد عبد الموجود، على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق [الف].
١٦. _____؛ المطالب العالیه بزوائد المسانيد الثمانية؛ بيروت: بی تا.
١٧. _____؛ تقريب التهذيب؛ به كوشش: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق [ب].
١٨. _____؛ تهذيب التهذيب؛ بيروت: دارالفكر، ١٤٠٤ ق.
١٩. _____؛ طبقات المدلسين؛ به كوشش: عاصم بن عبدالله قريونى، بی تا؛ مكتبة المنار، بی تا.
٢٠. _____؛ فتح البارى شرح صحيح البخارى؛ بيروت: دار المعرفة، بی تا.
٢١. ابن حزم، على بن احمد؛ الفصل فى الاهواء و الملل و النحل؛ بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
٢٢. ابن حنبل، احمد بن محمد؛ المسند؛ بيروت: دار صادر، بی تا.

۲۳. ابن حیون، نعمان بن محمد؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار (ع)؛ به کوشش: محمدحسین حسینی جلالی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۲۴. ابن سعد، محمد بن سعد؛ الطبقات الکبری؛ به کوشش: محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.
۲۵. ابن شاذان، محمد بن احمد؛ الروضة فی فضائل أمير المؤمنين؛ به کوشش: علی شکرچی، قم: مکتبۃ الامین، ۱۴۲۳ق.
۲۶. _____؛ الفضائل؛ قم: رضی، ۱۳۶۳ ش.
۲۷. ابن شبة غیری، عمر بن شبة؛ تاریخ المدینة المنورة؛ به کوشش: فهیم محمد شلتوت، قم: دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۲۸. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب (ع)؛ قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۲۹. ابن طاوس، علی بن موسی؛ الیقین باختصاص مولانا علی (ع) بایمة المؤمنین؛ به کوشش: اسماعیل انصاری، قم: دار الکتب، ۱۴۱۳ق.
۳۰. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله؛ الاستیعاب؛ به کوشش: علی محمد بجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ق.
۳۱. ابن عدی، عبدالله بن عدی؛ الکامل؛ به کوشش: یحیی مختار غزاوی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
۳۲. ابن عساکر، علی بن حسن؛ تاریخ مدینة دمشق؛ علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۳۳. ابن عقدة، احمد بن محمد؛ فضائل امیر المؤمنین؛ به کوشش: عبدالرزاق محمدحسین حرز الدین، قم: دلیل ما، ۱۴۲۴ق.
۳۴. ابن عنبة، أحمد بن علی؛ عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب؛ به کوشش: محمدحسن آل طالقانی، نجف: الحیدریة، ۱۳۸۰ق.
۳۵. ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم؛ الامامة و السياسة؛ به کوشش: علی شیری، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۰ق.
۳۶. _____؛ المعارف؛ به کوشش: ثروت عکاشة، قاهرة: الهيئة المصرية، ۱۹۹۲ م.
۳۷. ابن قولویه، جعفر بن محمد؛ کامل الزیارات؛ به کوشش: عبدالحسین امینی، نجف: دار المرتضویة، ۱۳۵۶ ش.
۳۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ البدایة و النهایة؛ به کوشش: علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق.
۳۹. ابن ماجه، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه؛ به کوشش: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۴۰. ابن مشهدی، محمد بن جعفر؛ المزار الکبیر؛ به کوشش: جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۴۱. ابن مفلح، ابراهیم بن محمد؛ المقصد الارشد فی ذکر اصحاب الامام احمد؛ به کوشش: عبدالرحمان بن سلیمان عثیمین، ریاض: مکتبۃ الرشد، ۱۴۱۰ق.
۴۲. ابو الصلاح حلجی، تقی بن نجم؛ تقریب المعارف؛ به کوشش: فارس تبریزیان، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.
۴۳. اربلی، علی بن عیسی؛ کشف الغمة فی معرفة الائمة؛ به کوشش: سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.

٤٤. امين، سيد محسن؛ *أعيان الشيعة*؛ به كوشش: سيد حسن امين، بيروت: دار التعارف، ١٤٠٣ ق.
٤٥. باجی، سليمان بن خلف؛ *التعديل و التجريح*؛ به كوشش: أحمد البزار، مراکش: وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، بی تا.
٤٦. بخاری، سهل بن عبدالله؛ *سر السلسلة العلوية*؛ به كوشش: سيد محمدصادق بحر العلوم، قم: شريف رضى، ١٤١٣ ق.
٤٧. بخاری، محمد بن اسماعيل؛ *صحيح البخاری*؛ بيروت: دار الفكر، ١٤٠١ ق.
٤٨. بغدادی، اسماعيل؛ *هدية العارفين*؛ بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٤٩. بيهقي، احمد بن حسين؛ *السنن الكبرى*؛ بيروت: دار الفكر، بی تا.
٥٠. جمحي، محمد بن سلام؛ *طبقات الشعراء*؛ بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٢ ق.
٥١. جواهری، محمد؛ *المفيد من معجم رجال الحديث*؛ قم: محلاتي، ١٤١٧ ق.
٥٢. جوهری، أحمد بن عبد العزيز؛ *السقيفة و فدك*؛ به كوشش: محمدهادی اميني، بيروت: شركة الكنتي، ١٤١٣ ق.
٥٣. حاجی خليفه، مصطفى بن عبدالله؛ *كشف الظنون*؛ بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٥٤. حافظ مزى، يوسف بن عبد الرحمن؛ *تهذيب الكمال في أسماء الرجال*؛ به كوشش: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٦ ق.
٥٥. حاكم نيشابوری، محمد بن عبدالله؛ *المستدرک على الصحيحين*؛ به كوشش: يوسف عبدالرحمن المرعشلي، بی جا: بی تا، بی تا.
٥٦. حسكاني، عبيدالله بن عبدالله؛ *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل*؛ به كوشش: محمدباقر محمودی، تهران: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ١٤١١ ق.
٥٧. حسني، هاشم معروف؛ *دراسات في الحديث و المحدثين*؛ بيروت: دار التعارف، ١٣٩٨ ق.
٥٨. خزاز رازی، علی بن محمد؛ *كفاية الاثر*؛ به كوشش: عبداللطيف حسيني كوهكمری، قم: بيدار، ١٤٠١ ق.
٥٩. خطيب بغدادی، احمد بن علی؛ *تاريخ بغداد*؛ به كوشش: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ ق.
٦٠. خوئی، حبيب الله بن محمد هاشم؛ *منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة*؛ به كوشش: ابراهيم ميانجي، تهران: مكتبة الإسلامية، ١٤٠٠ ق.
٦١. خوئی، سيد ابوالقاسم؛ *معجم رجال الحديث*؛ قم: الثقافة الإسلامية، ١٣٧٢ ق.
٦٢. دارقطني، علی بن عمر؛ *سنن الدارقطني*؛ به كوشش: مجدي بن منصور سيد الشوري، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ ق.
٦٣. _____؛ *علل الدارقطني*؛ به كوشش: محفوظ الرحمن زين الله سلفي، رياض: دار طيبة، ١٤٠٥ ق.
٦٤. _____؛ *فضائل الصحابة و مناقبهم و قول بعضهم في بعض صلوات الله عليهم*؛ مدینه: مكتبة

الغرباء الأثرية، ۱۴۱۹ ق.

۶۵. دینوری، احمد بن داود؛ *الاخبار الطوال*؛ به کوشش: عبدالمنعم عامر، جمال الدین شبیل، قم: رضی، ۱۳۶۸ ش.

۶۶. ذہبی، محمد بن احمد؛ *تاریخ الاسلام*؛ به کوشش: عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۰ ق.

۶۷. _____؛ *تذکرۃ الحفاظ*؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.

۶۸. _____؛ *سیر اعلام النبلاء*؛ به کوشش: شعیب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق

[الف]

۶۹. _____؛ *الکاشف*؛ به کوشش: محمد عوامة، أحمد محمد نمر الخطیب، جدة: دار القبلة، ۱۴۱۳ ق

[ب]

۷۰. _____؛ *میزان الاعتدال فی تقد الرجال*؛ به کوشش: علی محمد البجاوی، بیروت: دار المعرفة،

۱۳۸۲ ق.

۷۱. زرکلی، خیرالدین؛ *الاعلام*؛ بیروت: دار العلم، ۱۹۸۰ م.

۷۲. سمعانی، عبد الکریم بن محمد؛ *الانساب*؛ به کوشش: عبدالرحمن بن یحیی معلمی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف

العثمانية، ۱۳۸۲ ق.

۷۳. شوشتری، محمد تقی؛ *قاموس الرجال*؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.

۷۴. شوشتری، نورالله بن شریف الدین؛ *الصوارم المهرقة فی تقد الصواعق المهرقة*؛ به کوشش: جلال الدین حسینی،

تهران: مطبعة النهضة، ۱۳۶۷ ق.

۷۵. _____؛ *شرح إحقاق الحق*؛ به کوشش: سید شهاب الدین مرعشی نجفی، قم: مکتبه

آية الله مرعشی نجفی، بی تا.

۷۶. صفدی، خلیل بن ابیک؛ *الوافی بالوفیات*؛ به کوشش: أحمد الأرنؤوط، مصطفى ترکی، بیروت: دار إحياء التراث،

۱۴۲۰ ق.

۷۷. صنعانی، عبدالرزاق بن هام؛ *المصنف*؛ به کوشش: حبیب الرحمن أعظمی، بی جا: بی تا.

۷۸. طباطبائی، سید محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۷۹. طبرانی، سلیمان بن أحمد؛ *المعجم الاوسط*؛ به کوشش: قسم التحقیق بدار الحرمین، قاهرة: دار الحرمین، ۱۴۱۵

ق.

۸۰. _____؛ *المعجم الكبير*؛ به کوشش: حمدي عبدالمجيد السلفی، دار إحياء التراث العربی، بی تا.

۸۱. طبرسی، علی بن حسن؛ *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*؛ نجف: المکتبه الحیدریة، ۱۳۸۵ ق.

۸۲. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر؛ *المستترشد فی إمامة علی بن أبي طالب (ع)*؛ به کوشش: احمد محمودی، قم:

مطبعة كوشانبور، ۱۴۱۵ ق.

۸۳. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر؛ *دلائل الامامة*؛ قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۳ ق.

۸۴. طبری، محمد بن جریر؛ *تاریخ الطبری*؛ به کوشش: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.

٨٥. طوسي، محمد بن حسن؛ *الرسائل العشر*؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامي، بی تا.
٨٦. _____؛ *الفهرست*؛ قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، ١٤٢٠ ق.
٨٧. _____؛ *تهذيب الاحكام*؛ به كوشش: حسن موسوی خراسان، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ ق.
٨٨. _____؛ *مصباح المتجهد*؛ بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ ق.
٨٩. عبدالمحمدي، حسين؛ «*نقد و ارزايي كتاب الفصول المهمة في معرفة الائمة*»؛ تاريخ در آينه پژوهش، ش ٣، ١٣٨٢ ش.
٩٠. عجلی، أحمد بن عبدالله؛ *معرفة الثقات*؛ المدينة المنورة: مكتبة الدار، بی تا.
٩١. علامه حلی، حسن بن يوسف؛ *رجال العلامة الحلی*؛ به كوشش: محمدصادق بحر العلوم، نجف: دار الذخائر، ١٤١١ ق.
٩٢. _____؛ *كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد*؛ به كوشش: جعفر سببانی، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ١٣٨٢ ش.
٩٣. عیاشی، محمد بن مسعود؛ *تفسیر العیاشی*؛ به كوشش: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمية، ١٣٨٠ ق.
٩٤. فتال نیشابوری، محمد بن احمد؛ *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*؛ قم: رضی، ١٣٧٥ ش.
٩٥. قزمانی، احمد بن يوسف؛ *أخبار الدول و آثار الدول في التاريخ*؛ تحقیق: احمد حطیط؛ فهمی سعد، بیروت: عالم الكتب، بی تا.
٩٦. قراجه داغی، محمدعلی بن احمد؛ *اللمعة البيضاء*؛ به كوشش: سید هاشم میلانی، قم: الهادی، ١٤١٨ ق.
٩٧. قمی، عباس؛ *الکنتی و الانقلاب*؛ به كوشش: محمدهادی امینی، تهران: مكتبة الصدر، بی تا.
٩٨. قمی، علی بن ابراهیم؛ *تفسیر القمی*؛ به كوشش: طیب موسوی جزائری، قم: دار الكتاب، ١٤٠٤ ق.
٩٩. کاظمی، عبد النبي؛ *تكملة الرجال*؛ به كوشش: محمدصادق بحر العلوم، قم: أنوار الهدی، ١٤٢٥ ق.
١٠٠. کریمی، محمود؛ دیه کار گراب، محسن؛ «*استدلال روایی شیخ صدوق بر نزول دفعی قرآن کریم و نقد ادله مخالفان*»؛ مجله علوم حدیث، ش ٦٢، زمستان ١٣٩٠ ش.
١٠١. کشی، محمد بن عمر؛ *رجال کشی*؛ به كوشش: مهدی رجایی، قم: مؤسسة آل البيت، ١٣٦٣ ش.
١٠٢. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ به كوشش: علی اکبر غفاری، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٨٨ ق.
١٠٣. کوفی اهوازی، حسین بن سعید؛ *الزهد*؛ به كوشش: غلامرضا عرفانیان یزدی، قم: المطبعة العلمية، ١٤٠٢ ق.
١٠٤. لاوند، رمضان؛ *الامام الصادق(ع)، علم و عقيدة*؛ بیروت: دار مكتبة الحياة، بی تا.
١٠٥. مبارکفوری، محمد عبد الرحمن؛ *تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی*؛ بیروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ ق.
١٠٦. متقی، علی بن حسام الدین؛ *کنز العمال*؛ به كوشش: بکری حیانی، الشیخ صفوة السقا، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق.

۱۰۷. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۰۸. مسعودی، علی بن حسین؛ اثبات الوصیة؛ قم: انصاریان، ۱۴۲۶ ق.
۱۰۹. _____؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ به کوشش: اسعد داغر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
۱۱۰. مسلم بن حجاج؛ صحیح المسلم؛ بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۱۱. مظفر، محمدحسن؛ دلائل الصدق لنهج الحق؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۲۲ ق.
۱۱۲. مغنیه، محمدجواد؛ الشیعة فی المیزان؛ بیروت: دار التعارف، ۱۳۹۹ ق.
۱۱۳. مفید، محمد بن محمد؛ الارشاد فی معرفة حجج الله؛ به کوشش: مؤسسه آل البيت (ع)، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق [الف].
۱۱۴. _____؛ الامالی؛ به کوشش: حسین استادولی، علی اکبر غفاری، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق [ب].
۱۱۵. _____؛ الفصول المختارة؛ به کوشش: علی میرشریفی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق [ج].
۱۱۶. _____؛ تصحیح اعتقادات الامامیه؛ به کوشش: حسین درگاهی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق.
۱۱۷. مناوی، محمد عبد الرؤوف بن تاج العارفين؛ فیض القدير؛ به کوشش: أحمد عبدالسلام، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۱۱۸. نسائی، أحمد بن علی؛ السنن الکبری؛ به کوشش: عبدالغفار سلیمان بنداری، سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق.
۱۱۹. _____؛ خصائص أمير المؤمنين (ع)؛ به کوشش: محمدهادی امینی، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا.
۱۲۰. هیشمی، احمد بن محمد بن حجر؛ الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه؛ بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق [الف].
۱۲۱. هیشمی، علی بن ابی بکر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق [ب].
۱۲۲. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق.
۱۲۳. یعقوبی، احمد بن اسحاق؛ تاریخ یعقوبی؛ بیروت: دار صادر، بی تا.